

قلمرو خاندان رستم

تحقیق درباره برخی از سرزمین های مرزی ایران و هند بر بنای شاهنامه فردوسی

دکتر مهدی غروی
بنیاد شاهنامه فردوسی

همه کابلستان و کشمیر و هند
ز دریای چین تا بدریای سند^۲
البتة مای هند ، شکل قابل
توجیه تری است که چون موضوع بحث
مانیست می گذریم درباره کشمیر و حدود
قلمرو سام که از دریای چین تا بدریای
هند است باید تأمل داشت که ظاهراً
اغراق است .

این مصرع در زابلستان تا بدان
روی بست بخوبی قلمرو خاندان سام را
مشخص می سازد با دقت در نقشه عصر
اشکانی نیز ملاحظه می شود که درین
دوران زرنک به حوالی بست رفته است
و در حقیقت قندهار ابتدای قلمرو مهرباب
پادشاه کابلستان است که تا مرزهای هند
ادامه دارد ، درین فرمان پادشاه کیانی
قلمرو خاندان مهرباب را به قلمرو خاندان
سام نمی افزاید . در همین داستان کمی
پائین تر ، شاعر هرسه نام سرزمین پهلوانان
خاندان نیرم را ذکر می کند :

پس از صدور فرمان حکمرانی سام وی
به پای می خیزد و سپاسگزاری می کند
و سپس :

سوی زابلستان نهادند روی
نظاره برو برد همه شهر و کوی

پدر ، منوچهر نوذر را به زابلستان
می فرستد که به وی آفرین کیانی بفرستد:
بیت ۱۷۰ ، ص ۱۴۱ .

وزین جا سوی زابلستان شود
برآیین خسرو پرستان شود

اما مصححان شاهنامه این بیت و
بیت پیش از آن را در قلاب گذاشته اند و
اگر این هردو بیت را نیز حذف کنیم
لطمه ای به تداوم داستان نخواهد خورد^۳ .

سپس می رسیم به نخستین جائی که
فردوسی از زابل نام برده است: منوچهر
به سام که بدربار وی آمده است محبت
بسیار روا می دارد و دستور می دهد که
عهدنامه ای بنویسند و در آن قلمرو سام را
تعیین کنند: بیت ۲۲۶ - ۲۲۴ ص ۱۵۱
ج ۱ :

وزان پس منوچهر عهدی نوشت
سراسر ستایش بسان بهشت

همه کابل و زابل و مای و هند
ز دریای چین تا به دریای سند

ز زابلستان تا بدان روی بست
بنوی نوشتند عهدی درست

صورت های دیگر بیت دوم اینست:
همه کابل و دنبرو مای و هند

ز دریای چین تا بدریای سند

[در قرن اول میلادی ، هنگام
پادشاهی «کانیکشا» در هند که معاصر
با اشکانیان بود ، در مرزهای ایران و
هند ساتراپهای محلی کوچک سکائی
حکومت داشتند که با فرهنگ و نظامات
ایرانی اداره می شدند ، یکی از مظاهر
این فرهنگ تقویم ملی هند است بنام
ویکراساموات یا ساکا ، که هم اکنون
نیز رایج می باشد ، این تقویم را مغان
برهمن ایرانی که درین عصر به وفور در
شهر اوجین اقامت داشتند و مهاجران
ایرانی محسوب می گردیدند ارائه کردند.
از این روست که در متون قدیم زابلستان
یا سیستان (سرزمین سکاها) شاکادویا
که آنهم بمعنای سرزمین سکاهاست
خوانده می شود*] .

زابلستان، زابل، نیمروز، سیستان،
کابلستان ، قندهار ، بست و در
شاهنامه نخستین جائی که در شاهنامه از
زابلستان سخن به میان می آید ، هنگام
سلطنت منوچهر است که داستان سام و
تولد زال آغاز می شود ، می دانیم که
سام زال را طرد می کند و زال را سیمرغ
در البرزکوه پرورش می دهد . پس از
بزرگ شدن زال و آمدن وی به نزد

چو آمد به نزدیکی نیمروز
خبر شد ز سالار گیتی فروز
بیاراسته سیستان چون بهشت
گلش مشکسارا بدو زرخشت
بیت‌های ۲۳۶/۲۳۳
ونخستین جائی که نام سیستان
برده می‌شود و معلوم می‌دارد که سیستان
از نقطه نظر فردوسی يك نام تشریفاتی
درجه دوم درین حدود بوده است و هنوز
سیستان و زابلستان مشخص نشده بوده
است.

هنگامی که سام به فرمان منوچهر
مأمور لشگرکشی به گرگساران و مازندران
می‌شود زال را در زابلستان می‌گذارد
و خطاب به وی می‌گوید، ص ۱۵۳
ج ۱ بیت ۲۵۸:

چنان دان که زابلستان خان تست
جهان سربس زیر فرمان تست
در آغاز داستان زال و رودابه،
زال به فکر می‌افتد «که در پادشاهی
بجنبد ز جای» و سپس: ص ۱۵۵ ج ۱
بیت ۲۹۱.

سوی کشور هندوان کرد رای
سوی کابل و دنیرو مرغ‌ومای
از آنچه گفته شده و از آنچه که
ذکر خواهد شد، استنباط ما اینست که
زابلستان درین اعصار بعنوان قلمرو
اختصاصی خاندان رستم دارای استقلال
بوده است و خارج از ایران اصلی شمرده
می‌شده به این بیت که درص ۲۰۷ (سطر
هفدهم) جلد اول به حاشیه برده شده
است (مربوط است به دوران سلطنت
منوچهر هنگامی که زال عازم دربار
می‌باشد) توجه کنیم:

ز زابلستان رخ به ایران نهاد
دلی پر ز آنده سری پر ز باد
پس از عروسی رودابه و زال،
نخست خود سام و سپس مهرباب و خانواده‌اش
به سیستان عزیمت می‌کنند و درسیستان
به شهر نیمروز می‌رسند ص ۲۳۴ ج ۱
بیت ۱۴۵۶:

رسیدند پیروز تا نیمروز
چنان شادوخندان و گیتی فروز
که نیمروز به عنوان مرکز سیستان ارائه
می‌شود.
مدت کوتاهی بعد سام پادشاهی
سیستان را به زال می‌سپرد و خود به
گرگساران و باختر مازندران برای
سرکوبی دیوان می‌رود.

مدتی بعد از تولد رستم و آگاه
شدن سام از تولد کودک (که نمونه
عروسکی آنرا فرستاده بودند) سام به
زاولستان عزیمت می‌کند (ص ۲۴۲ ج ۱
بیت ۱۵۵۹) و يك ماه بعد دوباره سام به
باختر می‌رود (بیت ۱۶۱۳) و دوفروزد
او [زال و رستم] به سیستان برمی‌گردند
(ص ۲۴۶ ج ۱ بیت ۱۶۱۵) هنگامی
که ستاره شناسان به فرمان زال درباره

* اقتباس از کتاب تکوین امپراتوری،
بخش دوم از تاریخ فرهنگ و مردم هند ص ۱۴۴
۱ - کلیه ابیات از شاهنامه چاپ مسکو
نقل شده.

۲ - زابلستان یا زاولستان نام ولایت آباء
و اجدادی رستم است شرفنامه مینوی
غزنین و آن ناحیت‌ها که بدو پیوسته
است همه بزابلستان بازخوانند حدود العالم
محمل التواریخ ص ۳۹ در پادشاهی
جمشید: ... و بزابلستان شد تا او را از دختر
شاه زابل فرزند آمد، ص ۲۲۴ اندر لقب پادشاهان
مشرق: ... و پادشاه غور رستم زال بهمد
خویشی ازرتبیل جدا کرد و پادشاهش را زمین
راغور لقب نهادند و پادشاه غرجستان را شار
خوانند و پادشاه بامیان را شین [در آثار الباقیه:
شیربامیان] گویند و این ولایتها رستم را بود
درجمله زابلستان و این لقبها وی نهادست و
اکنون همان رستم بیجاست.

یاقوت: همان زابل است که عجمان
آنرا زابلستان گویند و آن ناحیت بزرگیست
در جنوب بلخ و طخارستان مرکز این ناحیه
شهر بزرگ و تاریخی غزنه است. زابلستان
منسوب است به زابل جسد رستم بن دستان
معجم البلدان ج ۴.

قاموس الاعلام ترکی: نام زاولستان درین
عصر مهجور بدوقامت افغانستان و بلوچستان
قسمت شده است ج ۴ نقل از لغت‌نامه ص ۱۲.

۳ - زابل: نام ولایت سیستان است -
برهان قاطع - نام ولایتی است که آنرا نیمروز
خوانند - جهانگیری - نام شهری است از
ولایت سیستان - غیاث اللغات - مملکتی است
که از شرق به کابلستان از غرب به سیستان از
جنوب به دریای سند و از شمال به جبال هزاره
محدوداست، شامل قندهار، بست غزنی، هزاره =
اندرراج.

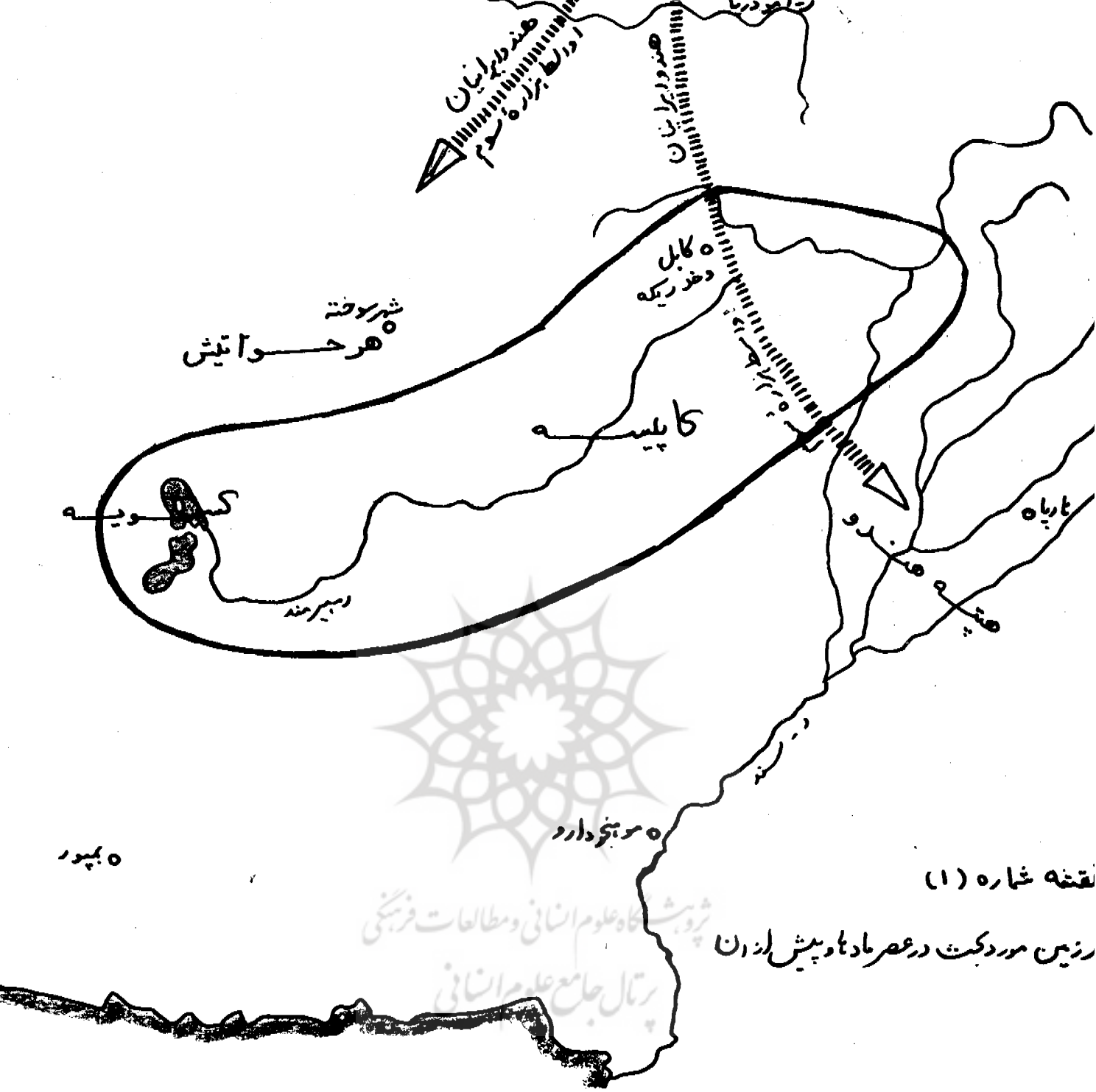
در زمان کیانیان؛ سیستان و سند در
تصرف گرشاسب بود، رستم و سلطان محمود
را فردوسی زابلی خوانده است نگاه کنید به
لغت‌نامه حرف ز ص ۱۲.

۴ - و شکل دیگر آن:
سوی کشور «هند» وان کرد رای
که در کابل و شهر کشمیر و مای
و شکل سوم آن:
سوی کشور هندوان کرد روی
سوی کابل و دنیرو مرغ و موی

معلوم می‌شود که فردوسی کابل و مرغ و
مای در کشور هندوان می‌داند، مرغ با احتمال
همان کشمیر است، زیرا قسمت دوم نام کشمیر
مر همان مرغ است و امروز بسیار جاها با
ترکیب مرغ در کشمیر است (بمعنای مرغزار)
از جمله گل مرغ و یوس مرغ در جوار شهر
سری‌نگر، بطوری که ملاحظه می‌شود در شکل
دیگر بیت بالا به جای مرغ، شهر کشمیر
ذکر شده است. در جای دیگر نیز به کابل
و کشمیر به عنوان دو کشور که در جوار
هم قرار دارند اشاره شده است: در نبرد
دوازده رخ که رستم با سی‌هزار سوار متوجه
مرز هند می‌شود ص ۹۲ ج ۵ بیت ۱۱۴:

بزن کوس رویین و شپیور ونای
به کشمیر و کابل فزون زین مهای
هنگامی که منوچهر سام را مأمور تسخیر
کابل و گوشمال دادن مهرباب می‌کند کابل
بخشی است از هندوستان: ص ۱۹۷ ج ۱ بیت ۹۴۱:
به هندوستان آتش اندر فروز
همه کاخ مهرباب و کابل بسوز
۵ - و نیز ص ۳۰۰ ج ۴ بیت ۱۴۱۸:

ورا کرد پدرو و وزیران برفت
سوی زابلستان خسر امید تفت
و نیز ص ۳۸۶ ج ۵ بیت ۲۵۴۰:
همه سوی دستان نهادند روی
ز زابل بایران نهادند روی
و ص ۲۶۷ ج ۶ بیت ۸۱۵:
چو از شهر اول بایران شوم
بنزدیک شاه و دلیران شوم
و ص ۳۵۱ ج ۶ بیت ۱۶۰.



نقشه شماره (۱)
زمین مورد بحث در عصر ماد و پیش از آن

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

که در بیت دومی سکسار ذکر شده
که شکل دیگر سکستان یا سیستان است^۷
در شاهنامه نخستین کس که زابلی
خوانده می شود سام است : ص ۲۳۴ ج ۱
بیت ۱۳۱۹
تراویوه دخت مهرباب خاست
دلت راهش سام زابل کجاست

فرزند زال و رودابه سخن می گویند از
تولد فرزند ایشان این چنین یاد می کنند:
ص ۱۸۱ ج ۱ و ۷۰۹ و ۷۰۸ :
بیرد پی بدسگالان ز خاک
بروی زمین برنماند مفاک
نه سگار ماند نه مازندران
زمین را بشوید بگرز گران

ولقب زال زابل خدای بوده است:
ص ۱۵۷ ج ۱ بیت ۳۲۵ : برون رفت
مهرباب کابل خدای - سوی خیمه زال زابل
خدای و در بیت ۵۰۷ ص ۱۶۹ ج ۱ زال شاه
زابل خطاب می شود و تاجگذاری وی
در ایباتی که به حاشیه برده شده است
می آید : ص ۲۳۵ ج ۱ سطر ۱۳ - ۷

و ص ۲۳۵ ج ۱ بیت بعد از ۱۴۶۳ که به حاشیه برده شده است و منوچهر خطاب به زال می‌گوید :
 ترا دادم ای زال این تختگاه
 همین پادشاهی و فرخ کلاه
 هنگام سلطنت کیقباد ، منشور
 سلطنت را بنام رستم می‌نویسند و پادشاه
 کیانی خطاب به رستم می‌گوید : ص ۷۲
 ج ۲ بیت‌های ۱۶۱ - ۱۵۹ که محتوی
 تسلیم کردن کابل به مهراب نیز است :
 ز زاوولستان تا بدریای سند
 نوشتیم عهدی ترا بر پرند
 سر تخت با افسر نیم روز
 بدارو همی باش گیتی‌فروز
 وزین روی کابل به مهراب ده
 سراسر سنانت بزهراب ده
 و چون باین ترتیب زال بدون
 قلمرو می‌ماند ، پادشاه دستور داد که
 جامه زرین شهریاری و تاج مرصع
 به یاقوت و پیروزه و کمر بند و مهدی
 با روپوش زربفت همراه با گنج و خلعت
 بر پشت پیل نهاده برای زال بفرستند .
 ص ۷۲ ج ۲ بیت‌های ۱۷۰ - ۱۶۵ .
 باردیگر کیقباد هنگام بازگشت از
 سفر پرخطر مازندران ، از رستم تجلیل
 می‌کند و منشور پادشاهی نیمروز را به
 وی می‌دهد ص ۱۲۵ ج ۲ بیت‌های
 ۹۰۵ - ۸۹۷ .
 هنگام واقعه سیاوش نیز نام مملکت
 رستم نیمروز بود ص ۱۷۰ ج ۳ بیت
 ۲۶۰۰ و نیز ص ۴۰۳ و ص ۴۱۷ ج ۵
 بیت ۲۸۵۰ و بیت ۳۰۸۹ و شهر زال
 مرکز حکومت رستم بود ، هنگام
 لشکرکشی سهراب به ایران ، ص ۱۹۴
 ج ۲ بیت ۳۱۵ .
 بران برنهادند یکسر که گیو
 بزابل شود نزد سالار نیو
 و نیز ص ۱۹۹ ج ۲ بیت ۳۷۱ .
 ولی گاهی نیز زال بر سراسر
 زابلستان اطلاق می‌گردید ص ۳۴۵ ج ۶
 بیت ۴۰ هنگامی که بهمن عازم آنتامجوئی
 است :

زدل کین دیرینه بیرون کنیم
 همه بوم زابل پراز خون کنیم
 و گاهی هم به سراسر این ایالت
 سیستان گفته می‌شد : در داستان خاقان
 چین ص ۲۲۷ ج ۴ بیت ۲۸۲ .
 در داستان رستم و اسفندیار ،
 گشتاسپ حدود قلمرو رستم را چنین
 توصیف می‌کند ، ص ۲۲۴ ج ۶ بیت ۱۰۶ .
 که اوراست تا هست زاوولستان
 همان بست وغزنین و کاولستان
 که معلوم است غزنین را فردوسی
 خود اضافه کرده و کاولستان مطیع و
 فرمانبردار رستم بوده و گاهی به رستم
 باج می‌داده است (در داستان رستم و شغاد :
 ص ۳۲۸ ج ۶ بیت ۱۰۶) و نیز ص ۳۲۵
 ج ۶ بیت ۵۸ .
 رستم همیشه از سرزمین مادری
 خود بعنوان سرزمین دست نشانده متحد
 بهره‌یابی داشته اما احترام خاندان مهراب
 را هم رعایت می‌کرده است ، از جمله
 هنگام لشکرکشیها که از سراسر این
 نواحی تا داخله هند نیروی جنگی فراهم
 می‌ساخته است : ص ۴۳ ج ۳ بیت ۶۴۱ در
 داستان سیاوش :
 سپاهی برفتند با پهلوان
 ز زابل هم از کابل و هندوان
 هنگام تهیه مقدمات جنگ نخست ،
 کیخسرو با افراسیاب ، پادشاه به‌فرازر
 فرزند رستم می‌گوید ص ۳ ج ۴ بیت
 ۳۵۱ .
 کنون سرسره هندوان مر تراست
 ز قنوج تا سیستان مر تراست
 که البته اغراق است و این مطلب
 را فردوسی ازین لحاظ ادا کرده که
 فرامرز طبق بعضی روایات به هند
 لشکرکشی کرده و بخش بزرگی ازین
 سرزمین را تصرف کرده بوده است .
 از قندهار که در زمان ساسانیان
 نامش در نقشه ظاهر می‌شود ، فقط دوبار
 یاد می‌شود ، یکی هنگامی که سیندخت
 از زال سخن می‌گوید و ویرا می‌ستاید که

یک اغراق شاعرانه است که شاعر ساخته :
 ۶ - ص ۲۳۵ ج ۱ بیت‌های ۶۴ - ۱۴۶۱
 سوی گرگساران شد و باختر
 درفش خجسته برافراخت سر
 شوم گفت کان پادشاهی مراسم
 دل و دیده با ما ندارند راست
 بترسم ز آشوب بدگوهران
 به ویژه ز گردان مازندران
 که معلوم می‌دارد گرگساران و باختر
 و مازندران در کنار هم و نزدیک به زابلستان و
 کابلستان بوده است و به احتمال اشاره است
 به مزاحمت‌های سکائینها و یوئه‌چی‌ها که در
 عصر اشکانیان بسوی قلمرو این پادشاهان
 محلی هجوم می‌کردند ، فردوسی درین داستانها
 کمتر نام سیستان را می‌برد و بیشتر زابلستان
 و نیمروز بکار می‌برد درحالیکه در بیت
 ۱۴۶۹ ص ۳۱۰ ج ۶ سیستان و نیمروز یک
 سرزمین واحد است در داستان رستم و اسفندیار :
 مرا گفت رو سیستانرا بسوز
 نخواهم کرین پس بود نیمروز
 ۷ - سیستان : سکه + ستان = سکستان
 ← سجستان ← سگزستان ، سرزمین قوم :
 سکه ← سکا ← سیک ← سکوت ←
 سسیت .
 ناحیتی است به حدود خراسان قصبه
 اور ازرنک خوانند (حدود العالم) .
 در زمان ساسانیان ، بهرام را سکا شاه
 خواندند نگاه کنید به لغت‌نامه حرف س
 ص ۷۶۳ .
 سگسار : شکل دیگر سیستان یا سکستان ،
 سگ (قوم سکا) + سار (سر ، پسوند) = سگسار
 سرزمین سکه‌ها ، در شاهنامه اغلب بامازندران
 ذکر می‌شود ؛ نگاه کنید به حاشیه برهان قاطع
 و لغت‌نامه حرف س (ص ۵۷۱) .
 سگسان : شکل دیگر آن است که در
 شاهنامه دیده نمی‌شود : لغت‌نامه ص ۵۷۱ و نیز
 ص ۱۹۵ ج ۱ بیت ۹۰۸ :
 سپاهی که سگسار خوانندشان
 پلنگان جنگی نمایندشان
 (داخل قلاب)
 و ص ۷ ج ۲ بیت ۱۰ :
 بسگسار مازندران بود سام
 فرستاد نودر بر او پیام
 که معلوم می‌دارد سگسار ناحیه‌ای بوده است
 در مازندران (آسیای مرکزی) .
 ۸ - نگاه کنید به حماسه‌سرایی در ایران
 دکتر صفا ص ۲۹۵ .

ص ۱۸۹ ج ۱ بیت ۸۳۵ .
که باشد که پیوند سام سوار

نخواهد ز اهواز تا قندهار
و دیگر بار در داستان دوازده رخ
است که کیخسرو هنگام تدارک مقدمات
جنگ با افراسیاب در نامه خود به رستم
که کشمیر و کابل و قندهار را با هم
ذکر می کند ص ۱۵۰ ج ۵ بیت ۹۱۳۴ .
از بست نیز که مهمترین شهر سیستان
در اعصار اسلامی است، چند بار در شاهنامه
یاد کرده می شود ، ظاهراً بست آخر
خاک زابلستان بوده است و مرز قلمرو
سام : ص ۱۵۰ ج ۱ بیت ۲۲۶ و ص ۲۸
ج ۲ بیت ۳۳۸ و گاهی ابتدای خاک
ایران شمرده می شود، در داستان دوازده
رخ : ص ۱۴۹ ج ۵ بیت ۱۱۲۶ :
از ایران بکوه اندر آید نخست
در غرچگان از بر بوم بست
هنگام لشکر کشی بهمن به زابلستان
کلمه مرز با بست ذکر می شود : ص ۳۴۷
ج ۶ بیت ۷۹ .

غمی شد فرامرز در مرز بست

ز درد نیا دست کین را بشت
در داستان رستم و اسفندیار گشتاسپ
بست را یکی از شهرهای قلمرو رستم
معرفی می کند : ص ۲۲۴ ج ۶ بیت ۱۰۶
که اوراست تا هست زاولستان
همان بست و غزنین و کاولستان
و در داستان شغاد زابلستان و بست
مانند دو ایالت مجزا با هم ذکر می شوند:
ص ۳۳۹ ج ۶ بیت ۳۱۱ .
خروشان هم زابلستان و بست

یکی را بند جامه بر تن در ست

در زمان هخامنشیان درین نقطه
شهری وجود نداشته است ، اسکندر
هنگام عزیمت به هند درین حدود شهری
بنام خود ساخت، از زمان اشکانیان به بعد
نام این شهر یعنی اسکندریه را در نقشه ها
نمی بینیم ولی در جنوب آن شهر بست
ظاهر شده است ، تا عصر جانشینان شاهرخ
بست معروفترین شهر سیستان است . از
زمان شاه عباس تغییر محل می دهد و

بشمال می رود . به ملتقای دو شعبه رود
هیرمند، از زمان نادر بیعد بست از نقشه ها
حذف می شود^{۱۵} . در شاهنامه یک بار نیز
از گوش سخن می رود و آن هنگامی است
که فریدون پس از غلبه بر ضحاک گرد
جهان می گردد و از آمل به تیشه می رود
که در سرزمین گوش واقع شده اند :

ص ۸۱ ج ۱ بیت ۴۸ .

کجا کر جهان گوش خوانی همی

جزین نیز نامش ندانی همی^{۱۱}

۹ - نام شهری است از خراسان که اکنون
در تصرف افغانهاست ، ناظم الاطباق . بعضی
گویند از ترکستان و بعضی دیگر از هندوستان،
برهان . از شهرهای هند یا سند است ،
معجم البلدان . نام معبدی است در گنگ بهشت،
نظامی گوید :

دگر باره بر مرز هندوستان

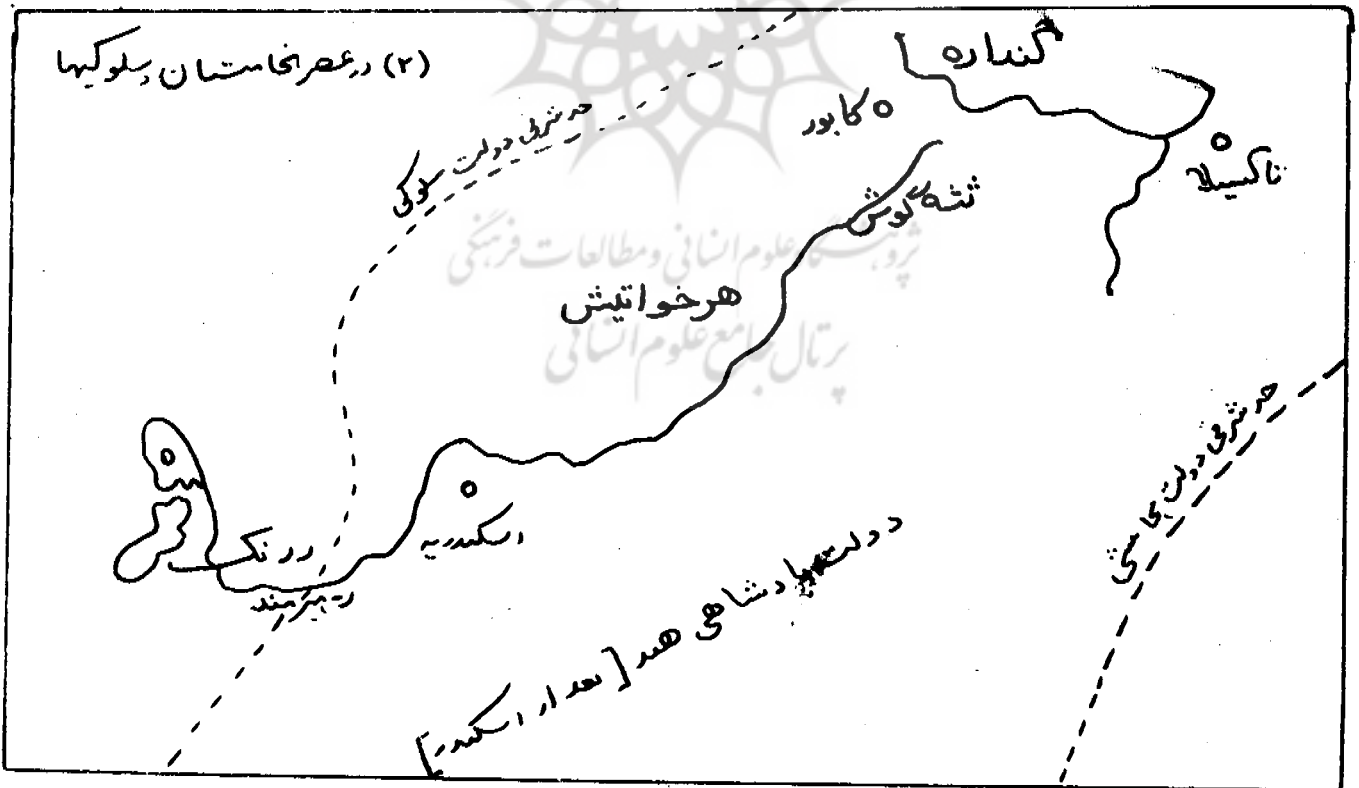
گذر کرد چون باد بر بوستان

از آنجا به مشرق علم بر فراخت

یکی ماه بردشت و بر کوه ساخت

در آمد به آن شهر مینوسرشت

که تر کانش خوانند گنگ بهشت



هوایی در آن دید چون نوبهار
پرستش گهی نام آن قندهار
اینندراج لغتنامه ص ۹۴۵ .

قندهار طبق ثبت نقشه شماره ۲ در کتاب
تکوین امپراتوری در قرن پنجم پیش از میلاد
هنگام حکومت هخامنشیان تأسیس شد و بنا
بر روایت دیگر اسکندر هنگام لشکرکشی بهند
درین نقطه که در وسط سرزمین آراخوزیها
قرار داشت شهری بنام اسکندریه (الکساندریا)
ساخت و این قندهار شکل بهم ریخته و خرابشده
همان الکساندریاست و هیچ ارتباطی هم با
گندارا ، استانی در شمالغربی هند ندارد .
قندهار از شهرهای مهم امپراتوری آشوکابود
و کتیبه‌ای از وی در نزدیکی آن پیدا شد که
به خط خاراشرتی است ، نام این استان دراوستائی
هاراخویتی Haraxvaiti و در پارسی
باستان هارا اوواتی Harauvati است
یونانیان آنرا اراخوزیا می‌گفتند .

درمیان شهرهای هند باستان که از لحاظ
روابط ایران و هند اهمیت فراوان دارد اما
از حوزه اطلاع فردوسی خارج بوده تاکسیلا
را باید نام برد که نام سانسکریتی آن
تاکاشیلاست درمیان رود سند و جیلم و جنوب
شرقی پشاور کنونی که چون به کشمیر نزدیک

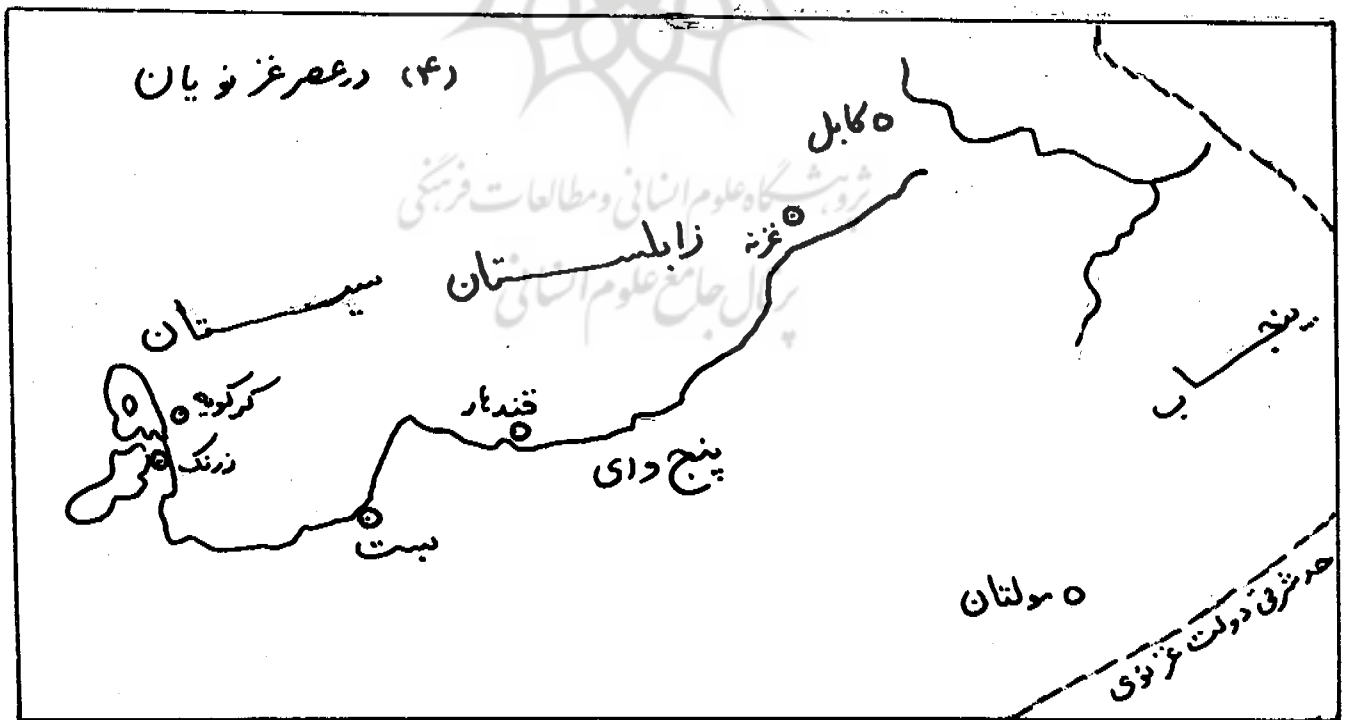
است شاید فردوسی جاهائی که از کشمیر نام
می‌برد قصدش معرفی این شهر بوده باشد ،
تاکسیلا قرن‌ها مرکز مهم علمی و فرهنگی
هند (هخامنشی ، سلوکی ، باختری ، کوشانی ،
سکائی و پارتی) بوده است .

۱۰ - بست یا آبست نام ولایتی است ،
برهان . نام ولایتی است از خراسان ، آندراج .
نام شهری است ، شرفنامه مینوی . شهری است
از ایران ، غیاث‌اللغات . شهری است بزرگ
در حدود خراسان بر لب رود هیذمند با ناحیتی
بسیار و کبر هندوستان است و جای بازرگان
و مردم آن جنگی ودلاورند حدود العالم .
شهری است میان سجستان و غزنین ر
هرات به گمان من از اعمال کابل است و
اکنون خرابست ، معجم البلدان .

از شهرهای سیستان در دو بست و بست
هزار ذری قندهار ، مسافت تا غزنین سیصد
میل است مرآت‌البلدان . بست به معنای زمین
ناهموار است . لغت‌نامه ص ۱۸

۱۱ - به احتمال همان شه‌گوش است
که در کتیبه‌های داریوش ذکر شده و محلی
بوده است میان زرنک و کابل با کشفیاتی که
دانشمندان شوروی در آسیای مرکزی صورت
می‌دهند اهمیت این سرزمین‌ها از لحاظ حماسه

ملی ما روز بروز بیشتر می‌شود ، از جمله در
میان نقاشیهای دیواری یافته شده در پنج‌کند
(حوالی سمرقند کنونی) که اکنون در موزه
ارمیتاژ لنینگراد حفظ می‌شوند ، صحنه‌های
رزمی و بزمی جالبی دیده می‌شود که یادآور
شاهنامه واز جمله عروسی پسران فریدون و
دختران پادشاه یمن و جنگ میان پهلوان نامی
ایران رستم و هیولاهای اهریمنی است . این
نقاشیها از قرن ششم میلادی برجای مانده‌اند
و در حکم قدیم‌ترین نقاشی حماسی شرقی است .
در برخی از نقاشیهای پنج‌کند هنرمند کوشی
داشته است که صحنه‌هایی از سرگذشت پرامجرای
رستم پهلوان سکائی ایران قدیم را مجسم
سازد . از کتاب تمدن باستانی سرزمین‌های
آسیای مرکزی نوشته الکساندر بلنی‌تکی
ص ۱۳۷/۱۳۸ و تصاویر جالب آن ، در تصویر
شماره ۱۳۶ پهلوان سوار بر اسب است و با وقار
حرکت می‌کند در حالیکه دوپهلوان دیگر در
پشت سرش درفش حمل می‌کنند ، صحنه‌های
بعدی هم جنگ است از جمله تیراندازی با
تیر و کمان ، صحنه دیگر در چهارمجلس مبارزه
پهلوان فیل‌سوار است با حیوانات وحشی و
هیولاهای افسانه‌ای که یادآور هفت‌خوان در
شاهنامه است .



درین گفتار به نام کابل و کابلستان بسیار برخورداریم که بطور غیر مستقیم بخشی بوده است از قلمرو رستم یا دست‌نشانندگان وی افراد خاندان مهرباب، این سرزمین در تاریخ هندوستان بسیار با اهمیت است و ما به آنچه درباره‌اش بر مبنای شاهنامه گفته‌ایم اکتفا کرده به بررسی این سرزمین و نواحی مجاور آن بر طبق مدارک هندی می‌پردازیم و از نام بسیار قدیمی و مهم گذارا آغاز می‌کنیم، Gandhara. گذارا سرزمینی بوده است در دوطرف رودخانه سند وسطا شامل دو ایالت پیشاور و راولپندی کنونی و دو شهر باستانی تاکسیلا و پوشکار ... در آن قرار داشته است و به ساکنان آن گندهری می‌گفتند (در کتیبه‌های داریوش از جمله کتیبه بیستون مورخ ۵۱۸ - ۵۲۰ ق. م که در آن نام این سرزمین برای نخستین بار ذکر می‌شود) ۱۲.

اما در تاریخ اساطیری هند هنگام سلطنت سلسله منسوب به ماه (۲۵۰۰-۲۷۵۰ ق. م) می‌خوانیم که قوم دروهیوس از سرزمین راجوتانا به ناحیه شمال غربی هند رانده می‌شوند و آنرا تصرف می‌کنند و این سرزمین بنام یکی از جانشینان فرمانده مهاجمان به گذارا موسوم می‌شود سپس می‌رسیم به قرن پانزده پیش از میلاد هنگام جنگهای بهارات که مایه اصلی حماسه مهابهارات است پادشاه گذارا نیز درین جنگها شرکت می‌کند و شکست می‌خورد ۱۳.

استان گذارا در عصر اشکانیان شامل پنجاب، ماتهورا و کاتیاور بود و یک مهاستراپ از طرف دولت هندو پارتی و بعدها کوشانی به اداره آن سرگرم بود، هندیان به سکاها و کوشانیها نیز که خارجی بودند یاواما می‌گفتند ۱۴ سکاها به تدریج در هند و فلسفه و آئین هندو مضمحل شدند، ساتیراپیهای سکائی در شمال غربی هند، در عصر کانیکشا و جانشینانش (۱۰۱-۷۸

میلادی) دولت‌های کوچک محلی بودند که تقویم سکائی پارتی را بکار می‌بردند، این تقویم در زرنک (درانکیانا) ترتیب داده شده بود و در هند به ویکراساموات شهرت دارد که هنوز هم رایج است. سکاها وقتی به شهر اوجین در ملوا رسیدند گروهی از موبدان (مغان) ایرانی را نیز به همراه داشتند که در تاریخ هند باستان بنام مغان برهن شهرت دارند، شاید علت این مهاجرتها هجوم یا کوچ‌های دسته‌جمعی یوئه‌چی‌ها به ایران شرقی بوده است. این مردم وطن اصلی خود را هرگز فراموش نکردند و کلمه سکادوییا یادگار آنست، سکادوییا از دو بخش سکا و دوییا ترکیب شده دوییا در اصل سانسکریت دواب بوده است و دواب یادآور سیستان است که وطن اصلی مهاجران سکائی پارتی مورد بحث ماست. در متن‌های باستانی هند همه‌جا از ساکادوییا و دریای شیری که میان هند و آن سرزمین قرار دارد نام برده می‌شود و این نیز خود دلیل دیگری است بر آن که سکاها از نواحی دریاچه‌ای سیستان به هند رفته‌اند.

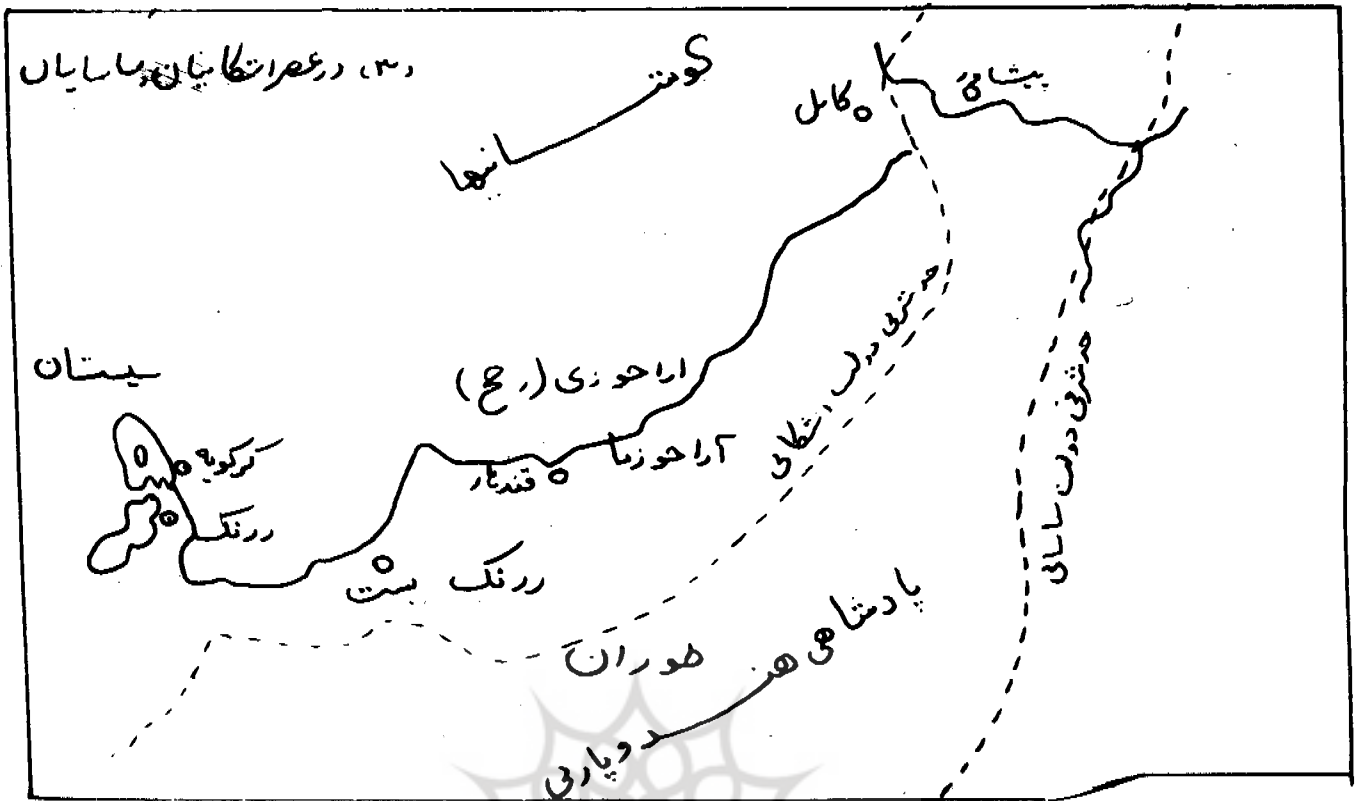
کابل نیز که نامش در ریگ ودا کوبهاست Kubha از باستانی‌ترین شهرهای این ناحیه است. پلینی به نام قدیمی آن کاپیا اشاره کرده است که توسط کوروش به قلمرو هخامنشیان افزوده شد و آریان در جلد اول ایندیکا بند اول تا سوم می‌نویسد که هندیهای ساکن میان دو رود سند و کابل (کافن Copen) تابع آسوریها، مادها و هخامنشیان (از عصر کوروش به بعد) بوده‌اند و بایشان خراج می‌داده‌اند. در شمال کابل شهرک قدیمی دیگری نیز بنام بگرام وجود داشته است که در اطلس تاریخی آنرا با کابل یکی دانسته‌اند که البته درست نیست ۱۵.

از کرکویه، شهری در شمال زرنک و کنار دریاچه هامون، در شاهنامه

یادی نمیشود فقط هنگامی که سام از نبردهای خود در سگساران و مازندران سخن می‌گوید در یکی از نسخ از کرکوی که پهلوانی است از سپاه دشمن نام می‌برد که شاید ارتباطی میان این نام و نام شهر کرکویه باشد، ص ۱۹۶ ج ۱ بیت ۹۱۹. در شاهنامه سه بار از قنوج (در هند) نام می‌برد که بیشتر هنگام ذکر قلمرو امیران و شاهان از جمله خود سلطان محمود است (ص ۲۶ ج ۱ بیت ۱۹۶ و ص ۱۶۱ ج ۱ بیت ۳۹۰ و ص ۲۸ ج ۲ بیت ۳۳۸) به احتمال ذکر قنوج توسط سلطان محمود در اثر شهرتی بوده است که قنوج در طی لشکرکشیهای سلطان محمود به هند کسب کرده بوده است. از رود هیرمند دوبار، هر دو هنگام ذکر پادشاهی نوزولشکرکشی افراسیاب بایران است که دو سردار افراسیاب بسوی هیرمند پیش می‌آیند (ص ۳۰ ج ۲ بیت ۳۵۳ و ص ۳۱ ج ۲ ص ۳۷۵)، در جاهای دیگر نیز هر جا هیرمند ذکر شده فقط همان رودخانه کنونی که در عهد باستان هیتمونت خوانده می‌شده افاده می‌گردد.

زره نیز در شاهنامه چند بار ذکر شده است از جمله در ص ۱۲۶ ج ۴ بیت ۱۶۷ که زره نام پدر ارزنگ پهلوان است و در صفحات ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۲ و ۳۵۱ ج ۵ اییات شماره ۱۷۰۵ - ۱۶۹۰ و ۱۷۱۰ و ۱۹۶۸ و ۱۹۸۰ که به ترتیب عبور افراسیاب، عبور ارتش ایران از آب زره و مدت عبور از آب زره را ذکر می‌کند ۱۱.

اکنون با توجه به نقشه‌های پیوست بر مبنای مدارک مستند از جمله نقشه‌های تاریخی سرگذشت این سرزمین را که بانامهای گوناگون و خواص تمدنی مختلف درحول محور زرنک (در کنار دریاچه هامون) تاکسیلا (در حوزه علیای رود سند) از مغرب به مشرق گسترده شده و سه شهر معروف کابل، قندهار و بست



۱۲ - گذار در زمان کوروش و سندھو در زمان داریوش به ایران ملحق شد ، تاریخ فرهنگ و مردم هند جلد دوم ص ۴۱ .

۱۳ - نام یکی از ملکه های هند درین عصر نیز گذار بوده است . همان کتاب ص ۲۸۳ .

۱۴ - اصل کلمه از یون (یونان) گرفته شده که خطاب ایرانیان به یونانیهای مقیم آسیای صغیر بوده و در هند بهر خارجی گفته می شد ، هندیان ایرانیان را نیز یاوانا می نامیدند .

۱۵ - نگاه کنید به نقشه شماره ۲ در کتاب تاریخ فرهنگ و مردم هند جلد دوم .

۱۶ - زره : نام ولایتی است از سیستان ، برهان . ولایتی است که تعلق به سیستان دارد ، فرهنگ جهانگیری . شهر و قصبه سیستان است گر شاسب ساخت چون سبب حفظ تن و جان متعرضین آن می گردیده به زره تشبیه کرده اند و زرنک نیز گفته اند واز جنوب آن دریاچه را آب زره خوانند ، لغت نامه حرف ز ص ۳۶۳ .

زرنک : نام شهری که حاکم نشین سیستان بوده ، برهان . شهری از سیستان بنا کرده گر شاسب ، رشیدی . و آن را زره نیز گویند ، انجمن آرا

گمان می کنم اصل این کلمه زیرک است و به ترکی رفته و بزرگ شده سپس به فارسی برگشته و به آن صورت جدیدی از فارسی داده و زرنک گفته اند ، شامل حوزه سفالی رود هیرمند ، خرابه های آن نزدیک زاهدان کنونی است لغت نامه ص ۲۵۸ .

از ولایت زرنک یا زره (گاهی آب زره) در کتب مقدس زرتشتی ذکر بسیار بمیان آمده است در اوستا به ناحیه هامون و سیستان کاساویا Kasaoya و ادبیات زرتشتی فارسی مانند روایات کانفیه خطاب می شده است در بندهشن دریاچه هامون کیان سه نام دارد که ابتدا آبش شیرین بوده و در اثر وزش باد گندیده شده و با ظهور سوشیانت دوباره شیرین خواهد شد ، داریوش به این ولایت زرنکیانا خطاب می کند ریشه همه این نامها : زره ، آب زره ، گود زره و زرنک کلمه اوستائی

زریا Zaryah و پارسی باستان دریاه Daryah است (نگاه کنید به کتاب پارسی باستان کنت ص ۲۱۱ که ریشه اصلی را Zranka یا Zranka می داند و این هنگامی است که درباره اصل کلمه در انگلیسا توضیح می دهد) بدیهی است کلمه دریا که امروز به معنای دریاست و در گذشته بمعنای رود هم بوده است از همین ریشه می باشد.

زرنک و زره هر دو ازین کلمه مشتق شده و نام دریاچه هامون هم در قدیم زره کیان سه بوده است . گود زره نیز که در جنوب غربی افغانستان کنونی واقع است از همین کلمه افاده شده ، زرنک یا سیستان یا نیمروز در جنوب خراسان بوده و نیمروز به معنای جنوبی است و تا عصر سلجوقیان نیز این ایالت نیمروز نام داشته است . کلمه کیانسه نیز که در دنبال زرنک ذکر می شود بمبنای محل سکناى خاندان کیانی است ، سرزمین فر یا فرکیانی نیز که از سرچشمه هیرمند آغاز می شده به مصب خود درین دریاچه خاتمه می یافته است ، پورداود پشت ها ج ۱ - ص ۲۴۱ .

را نیز دربر می‌گیرد مرور می‌کنیم :
 در هزاره سوم پیش از میلاد درین ناحیه فقط کابل که نام قدیمی‌اش کاپیسا بوده است وجود داشته ، همانند هاربا در پنجاب مرکزی، موهنجودارو در سند سفلا ، بمپور در بلوچستان و شهر سوخته در سیستان . در همین دوران است که اقوام هندوایرانی از حوزه وسطای سیردریا به جنوب مهاجرت می‌کنند ، ایرانیان در این مسیر شمالی جنوبی به مغرب وهندیان بسوی مشرق تمایل دارند، نبودن اثری از آبادیهای چشم‌گیر درین ناحیه دلیل بر آن نیست که تمدنی در سرزمین مورد بحث ما از سده‌های پیش از تاریخ ، به ویژه پیش از ورود آریائیها وجود نداشته باشد علت این فقدان آنست که هنوز درین نواحی بررسیهای باستانشناسی گسترده‌ای صورت‌پذیر نشده است .

در هزاره اول پیش از میلاد درین نواحی تغییراتی حاصل می‌شود ، آریائیها در پنجاب و سند و برخی از نواحی افغانستان کنونی و خراسان استقرار می‌یابند و نواحی رودخانه‌ای پرآب واقع در شمال غربی شبه‌قاره هند را که مسیر هفت رودخانه معروف است سپتاسندو می‌نامند و نام آبادی قدیمی کابل (کاپیسا) را به همه نواحی در شمال غربی پنجاب کنونی تعمیم می‌دهند و سرزمین‌های واقع در اطراف دریاچه

هامون کسویه خوانده می‌شود . دولت ماد حدود قلمرو خود را در قرن هشتم پیش از میلاد به محور جنوبی شمالی : بلوچستان شرقی سیستان ، مرو و خوارزم می‌رساند ، تا اینکه قرن ششم فرا می‌رسد و دولت هخامنشی گسترش فوق‌العاده می‌یابد و در مشرق ایرانیان به سپتاسندو می‌رسند و آنرا هپتاهندو تلفظ می‌کنند و مدتی بعد به همه سرزمین‌های خاوری امپراتوری خود از حوزه سند به بعد هند خطاب می‌کنند اما رودخانه سند را همانند گویش اصیل سانسکریتی‌اش سند می‌نامند .

درین دوران برای نخستین بار نام زرنک (درانگیانا) را در نقشه می‌بینیم که در حوزه وسطای هیرمند (هیتومنت) موجودیت یافته ، ایالت کابل این بار گنداره نام گرفته و استان ثنه‌گوش در حد فاصل میان این ایالت و هرخواتیش و درانگیانا تشکیل شده است ، هرخواتیش که در دوران پیش از اعتلای هخامنشیان شامل اراضی واقع در شمال دریاچه هامون بود اکنون به سوی خاورکش داده شده است .
 پس از قوام حکومت سلوکیها ، باز تغییراتی در نقشه جغرافیائی این سرزمین به چشم می‌خورد ، این بار زرنک به جای اصلی خود که حوزه دریاچه هامون است منتقل شده ، در مشرق آن ، ایالت هورخواتی که

همان هرخواتیش اعصار قبل است و یونانیان آنرا آراخوزیامی نامند موجودیت یافته و آبادی کابل (کابور) در قلمرو استان بزرگ هندی گنداره رونق و شکوه بسیار کسب کرده است شهر جدیدی نیز در کنار رودخانه هیرمند (اتیماندورس) ۱۷ در حوالی بست عصر اسلامی بنا شده و همانند ده‌ها شهر تازه دیگر اسکندریه نام گرفته است ، سکاها به حدود حوزه رود سیحون رسیده و در آن نواحی ساکن شده‌اند .

در عصر پارثیها شهر زرنک در کنار دریاچه هامون بنا شده و اسکندریه جای خود را به بست داده است . سگستان در شمال دریاچه هامون تولد یافته و زرنک (درانگیانا) به جنوب بست رفته است .

۱۷ - رود هیرمند از سلسله کوه‌های نزدیک کابل ، هندوکش سرچشمه می‌گیرد و همانند گنگ که از ابتدا تا انتها برای هندوان مقدس بود ، برای ایرانیان مقدس شمرده می‌شد ، طول این رود ۱۰۰ کیلومتر است : گیگر ، نقل از یشتهای پورداود جلد دوم ص ۲۹۷ .

در فصل دهم بندهشن هیرمند زری‌مند نامیده شده است همان کتاب بالا ص ۲۹۶ نام اوستائی هیرمند هتومنت Haetumant است که به خود سیستان نیز اطلاق می‌شده نگاه کنید فرگرد اول و نندیداد فقره ۱۳ - کتاب بالا ص ۲۹۸ .

